



فیلم «ادیسه» به کارگردانی و تهیه‌کنندگی «کریستوفر نولان» که تازه‌ترین اثر او به شمار می‌رود، نسبتی جالب‌توجه با وقایع اکنون دارد که در این نوشتار سعی شده تا از این زاویه به آن پرداخته شود.

فیلم ادیسه براساس یکی از دو اثر ادبیات کهن یونانی ساخته شده است؛ اشعار حماسی که خالق آن را «هومر» می‌دانند، پیش از پرداختن به فیلم مذکور، اشاره به این موضوع لازم است که ریشه‌های شکل‌گیری تمدن جدید غربی (شکل اروپایی و سپس شکل آمریکایی آن) را باید در یونان و روم باستان جست‌وجو کرد. پرداختن به این موضوع خود یادداشت‌هایی مجزا می‌طلبد و تنها به اشاراتی به همین اندازه اکتفا می‌کنم. در فیلم ادیسه، داستان بازگشت «ودیسیوس» یا همان ادیسه پس از نبرد «تروا» روایت می‌شود. کریستوفر نولان در روایتی غیرخطی و در اثنای فیلم با فلش‌بک به ماجراهای مختلفی که ادیسه با آنها سر و کار داشته است می‌پردازد. از مهم‌ترین وقایع تأمل‌برانگیز این فلش‌بک‌ها، قسمت‌هایی است که به روایت جنگ تروا و چگونگی پیروزی لشکریان ادیسه اختصاص دارد.

ادیسه پس از سال‌ها محاصره «شهر تروا» و عدم موفقیت در وارد شدن به شهر و یا به زانو درآوردن اهالی آن، نقشه و مکرری به کار می‌بندد. به دستور او افراد اسب چوبی بزرگی می‌سازند و خود ادیسه به همراه تعدادی از یاران زنده‌اش در آن مخفی می‌شوند. بقیه لشکریان ادیسه آن اسب را در نزدیکی شهر رها می‌کنند و از حدود



رسول ملاقلی‌پور (فیلم‌ساز)



شهریار بحرانی (فیلم‌ساز)



داریوش ارجمند (بازیگر)



ناود میربافچی (فیلم‌ساز)



مرژی شعیانی (سندساز)



بهروانه معصومی (بازیگر)



ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلم‌ساز)



فرخ‌الله سلحشور (فیلم‌ساز)



هادی محمدیان (یوتایتا)



مجید مجیدی (فیلم‌ساز)



شهبید اوینی (فیلم‌ساز)



نادر طالب‌زاده (کارگردان)

به بهانه اکران فیلم جدید کریستوفر نولان

ادیسه؛ روایت فریبِ صلح

برای شکستن مقاومت

علی قربان‌نژاد

سال دره‌دری به نزد همسر خویش بازگشته، به روایت آن خدعه و نیرنگ و سپس قتل‌عام مردم شهر تروا می‌پردازد: «مت دایمون» در نقش ادیسه در این صحنه دیالوگ‌های جالب‌توجهی را به زبان می‌آورد. او برای همسرش توضیح می‌دهد که چگونه از چیزی شریف مانند صلح سوءاستفاده کرده و آن را به خدعه و فریبی تبدیل کرده و تنه به این وسیله توانست‌اند مقاومت مردم تروا را بشکنند. او در حالی آن ماجراها را شرح می‌دهد که به شدت از جنایات افراش پس از موفقیت پروژه «فریب صلح» غمگین و افسرده است. مت دایمون در نقش ادیسه در پلان مذکور خطاب به همسرش می‌گوید: «اگر ادیسه‌ای که می‌شناختی دیگر همان ادیسه نباشد چه؟ اگر همان شسی که از شکم اسب اچوبی! بیرون آمد و پس از گشودن دروازه‌های تروا، ۱۰ سال خشم را دیده باشد که شب شهری را زیر و

دید شهر خارج می‌شوند تا این تصور را در مدافعان تروا ایجاد کنند که آنها از حمله به تروا و اشغال کردن و نابود ساختن آن منصرف شده و خواهان «صلح» هستند. اسب چوبی نیز به عنوان هدیه‌ای برای اهالی تروا گذاشته شده تا نمادی از آغاز دوران صلح میان آنها باشد. مردمان شهر تروا با صلح‌نامه‌ی ادیسه و لشکرکشی فریب می‌خورند و اسب چوبی را به داخل شهر می‌برند و به جشن و پایکوبی برای صلح می‌پردازند. در نیمه‌های شب که شهر در خواب فرو رفته، ادیسه و افراش از اسب خارج شده و با کشتن نگهبانان، دروازه را به روی لشکریان خویش باز می‌کنند که مطابق نقشه در غفلت اهالی تروا دوباره به اطراف شهر بازگشته‌اند. لشکر مهاجم با ورود به شهر به قتل‌عامی گسترده دست می‌زند و شهر را به آتش می‌کشد. در انتهای فیلم، جایی که ادیسه پس از ۱۰

فیلم «زنده‌شور» روایت شب آخر زندگی پنج زندانی محکوم به اعدام در زندان یکی از شهرستان‌هاست. نقطه نقل داستان، حضور مرتضی زند، نماینده دادستان مرکز استان، در زندان است که مأموریت اجرای حکم این پنج نفر را در شهری دیگر بر عهده گرفته است. فیلم تماماً در چند فضای بسته و خفقال آور مثل دفتر زندان، حمام زندان و محوطه محل اجرای حکم می‌گردد و تمام وقایع آن در ساعات پایانی شب و پیش از سر زدن سپیده روی می‌دهد، یعنی

محمد عمرانی

نگاهی به فیلم «زنده‌شور»

بودن یا نبودن، مسئله این است...

در یک فضای مشترک، مخاطب را در موقعیت قضاوت قرار می‌دهد و او را خواسته یا ناخواسته با پرسش‌هایی درباره عدالت، مسئولیت فردی و اجتماعی افراد و مرز میان مجازات و بخشش روبرو می‌کند.

بهرام افشاری در «زنده‌شور» با ایفای نقش نماینده دادستان، یکی از بهترین بازی‌های خود را ارائه داده است. او که در این سال‌ها بیشتر به بقول فیلم‌های کم‌دی مثل «هفتاد سی»، «مرد عینکی»،

زمانی که محکومان با استحمام و غسل آخر آماده اجرای حکم می‌شوند.

این یک از پنج موضوع، برای قتلی که مرتکب شده، داستان و انگیزه متفاوتی دارند. این قصه‌ها که به موازات هم روایت می‌شود، هر کدام نمادی از علل اجتماعی جرم (فقر، مسائل ناموسی، انتقام و...) است. فیلمساز تلاش می‌کند با نشان دادن زمینه‌های وقوع این جنایت‌ها، از فضاهای ساده‌انگانه درباره محکومان پرهیز نماید. هسته زندگی می‌کنید: در این جهان با به وجود آمدن یک ذهن جمعی، همه از یک دانش عظیم واحد باخبرند؛ یعنی همه در سطح مثلاً دکترای اقتصاد، مهندس صنایع، دانشمند فیزیک، استاد فلسفه، پروفیسور تاریخ و بهترین فوتبالیست، خلبان ماهر، پزشک حاذق و... هستند. تمامی انسان‌ها همه چیز بلبلند، یک زن معمولی می‌تواند خلبانی کند و یک نوجوان جراحی انجام دهد و فرد معمولی دیگر مانند آب خوردن هلیکوپتر را به پرواز درآورد... دیگر کسی با کسی رقابت نمی‌کند، مسابقه‌ای در کار نیست، نه رسانه‌ها، نه تلویزیونی و اینترنتی و ارتباطی و...، چراکه همه از طریق همان ذهن جمعی از تمامی مسائل باخبر هستند و اصلاً کسی با کسی حرف نمی‌زند، چراکه همه از سر درون هم باخبرند، سر درونی که اساساً وجود ندارد! دیگر کسی برای زندگی بهتر تلاش نمی‌کند، مثلاً خانهای بگیرد، اتومبیلی بخرد، تفریحی بکند و... هر کس از هر خانهای بخواد چیزی برای خود بخواهد، در این‌جا فرمول یادشده که گویا یک توالی نوکلئوتیدی برای RNA بنیاد سلول‌هاست(ماده‌ای را پدید می‌آورد که برخلاف آنچه در نوشته‌های مختلف آمده، نه یک ویروس بلکه یک «چسب روانی» (Psychic Glue) است تا تمامی بشریت را به یک ذهن واحد یا ذهن کندویی (Hive Mind) بدل سازد؛ همان ذهنی که تمامی زنبورهای عسل یک کندو را وادار می‌کند تا بدون هرگونه نزاع و چالش، کار خود را برای بقای کندو انجام دهند. درواقع کل کلنی زنبورها، مورانه‌ها یا مورچه‌ها مانند یک موجود زنده واحد عمل می‌کنند یا مثل سلول‌های منظم بدن انسان به کار گرفته می‌شوند.

چگونه این شبه‌ویروس انتشار یافت؟

این شبه‌ویروس ابتدا از طریق یک نشست آزمایشگاهی و سپس گاز یک موش به اولین انسان منتقل شد. بعد از آن از طریق بزاق و بالاخره در کمال حیرت (این باگ اساسی سربال است که گویا سازندگان آن حال و حوصله ابتدای بطنی (کند) افراد را نداشته‌اند و می‌خواست‌اند به یکباره همه را دچار سازند!) بقیه افراد کره زمین هم از طریق نوعی امواج رادیویی یا امواج مایکروبیولمنتا شده و در آن ذهن جمعی برای انجام موبایل‌ها و... شاهدیم فقط شخصیت اصلی داستان نویسنده‌ای بدخلق به نام کارول استرکا (ری سیپورن) به طرز شگفت‌انگیزی در میان خیل افرادی که در خیابان و فروشگاه و بیمارستان (از جمله پارتیتشر) در

فیلم در نقطه‌ای، از رئالیسم به سورئالیسم چرخش دارد، به‌طوری‌که بعد از اعدام زندانی اول، زندانی دوم آخرین درخواستش را ساز زدن اعلام می‌کند و با یک میزاسن غیرقابل‌باور، وسط میدان اعدام و بالای چوب‌دار، شروع به نواختن می‌کند. عجیب‌تر این‌که درست از همین لحظه، ورق به نفع او برمی‌گردد؛ اولیای دم تحت‌تأثیر قرار گرفته و گفت‌وگو برای غفو و بخشش آغاز می‌شود. به‌قول اهل فن، در اینجا فیلمساز برای گره‌گشایی، ناچار

هالیوود علیه ایران

نگاهی به سریال پلوریوس Pluribus

در این‌جا پمپ مستحالی کاربرد دارد...

سعید مستغانی
بخش بخش یازدهم



آورد! و در حال حاضر هم دنبال راهی برای تبدیل این افراد ناسازگار است ولی تا آن زمان و ریسن جمهوری آمریکا و تعداد زیادی زن و مانکن را به خدمت گرفته و در هتل الویس پریسلی زندگی می‌کند یا دختری در پرو. یا.. اما یکی دیگر هم مانند کارول در پاراگونه به نام مانوسوس (کارلوس ماتول وسگا) زندگی می‌کند که به طور کلی خود را ازپوله کرده و به طور عجیب‌وغریبی

شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید».

و اما، در دوران جلالیت اگر کسی از قبيله اعراب كشته می‌شد تصمیم می‌گرفتند تا آنجا كه قدرت دارند از قبيله قاتل بكشند، و این فكر تا آنجا پیش رفته بود كه حاضر بودند به خاطر كشته شدن يك فرد، تمام افراد طائفه قاتل را نابود كنند؛ تا اینکه آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره مبارکه

بقره نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد: حکم قرآنی قصاص، درواقع حد وسط بود میان دو حکم مختلف که در آن زمان وجود داشت؛ بعضی قصاص را لازم می‌دانستند و چیزی جز آن را مجاز نمی‌شمردند و بعضی تنها دیده را لازم می‌شمردند، اسلام قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول، و دیده را به هنگام رضایت طرفین قرار داد. این آیه که در نهایت قصاص و بلاغت است، به خوبی نشان می‌دهد که قصاص در اسلام به هیچ وجه جنبه انتقام‌جویی ندارد بلکه درجهایی است به سوی حیات و زندگی نوع بشر. از یک طرف ضامن حیات جامعه است، زیرا اگر حکم قصاص وجود نداشت و افراد جنایتکار احساس امنیت می‌کردند، جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد و از طرف دیگر زمینه‌ساز حیات قاتل است چرا که او را کنترل کرده و از فکر آدم‌کشی تا حد زیادی باز می‌دارد، ضمن آنکه لزوم برابری و تساوی، در برابر قانون، سد راه قتل‌های بی‌دربی و در نتیجه مایه حیات جامعه است.

می‌کردند که بایستی خطر جهانی شدن حمایت از مقاومت فلسطین و حمایتش به خصص ایران و ایجاد نفرت جهانی از اسرائیل و صهیونیسم را هشار دهند.

اولین قسمت فصل اول سریال پلوریوس در ۷ نوامبر ۲۰۲۵، یعنی ۱۷ آبان ۱۴۰۴ پخش شد و این پخش تا ۲۴ دسامبر یعنی ۴ دی‌ماه ادامه داشت. دقیقاً مابین جنگ ۱۲ روزه و کودتای دی‌ماه ۱۴۰۴ و جنگ رمضان. و در فصل جوازیری که اساساً علیه ایران سازماندهی شده بود، در حالی که نسل‌کشی در غزه در اواخر خود بود و پروژه سرنگونی و نابودی ایران را اوج خود قرار داشت.

و طرفه آنکه در آخرین قسمت از فصل اول «پلوریوس»، شخصیت اصلی یعنی کارول نویسنده، در کنار هم‌راه پاراگونه‌ای خود (که با فرکانس‌ها و امواج در صدد غلبه بر دنیای همگن حاکم است)، بمب اتمی را که درخواست کرده بود، دریافت کرده و آماده استفاده از آن می‌شود! شاید در نظرش تنها راهی که می‌توان آن جهان دیکتاتوری و یکساز را به‌صورت ر نابود کرد، یک بمب هسته‌ای است! آیا واقعاً با بمب هسته‌ای می‌تواند، آن ذهن جمعی را از بین ببرد یا فلج کند یا بر نده مانوسوس پاراگونه‌ای است که می‌خواهد از طریق امواج آن جهان کندویی را تسلیم کند؟!

اما از طرف دیگر همه نمادها و شواهد سریال «پلوریوس» در واقع به دنیای امروز غرب راه می‌برد و خصوصاً عملکرد رسانه‌های مغز خور که همه را به یک ذهن جمعی بدل ساخته‌اند، در حالی که همه این نشانه‌ها، ترجمانی داستانی از دنیای امروز خود غرب صلیبی‌صهیونی

و همان رسانه‌های سرسام‌آورش و عملکرد دیکتاتورمآبانه‌اش و ادعای دموکراسی و حقوق بشر به نظر می‌رسد که مثلاً به ۱۲ نفر اختیار می‌دهند ولی هشت میلیارد نفر را در قوطی قرار داده و به صورت ربات درآورد‌اند! به هیچ جانوری آسیب نمی‌زنند ولی در روند تبدیل شدن به همین ربات‌ها، بیش از ۸۰۰ میلیون نفر انسان کشته شده‌اند! دقیقاً مثل همین آمریکا و اسرائیل و حامیان اروپایی آنها که ۷۰ هزار تن از جمله ۲۰هزار کودک را در غزه قتل‌عام کرده و در ایران، دانش‌آموزان و معلمان و امدادگران و ورزشکاران و دانشمندان و زنان و کودکان و مردان بی‌گناه را با موشک‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی هدف قرار داده‌اند ولی از طرف دیگر شوی استقبال از نجات‌دهنده یک کودک ۱۰ ساله در کاخ سفید به‌رگزار می‌کنند!

حکم مجازات قصاص توسط قاضی صادر شود، کسی که از وقوع یک جرم ضرر کرده یا اعضای خانواده آن متضرر شده‌اند باید به دادگاه مراجعه کند تا قاضی با بررسی موضوع، اجازه قصاص بدهد مثل اینکه کسی دست یا پای دیگری را قطع کند، اما حکم اعدام یا اقامه عوی از طرف دادستان نیز صادر می‌شود؛ مثل اینکه دادستان بابت محاربه، از شخصی به دادگاه شکایت کند.

قصاص مجازاتی است که قانون‌گذار آن را براساس آیات قرآن کریم تبیین کرده و به صورت قانون درآمده است ولی مجازات اعدام توسط خود قانون‌گذار و با توجه به شرایط جامعه تعیین شده است، بنابراین قصاص یک مجازات حدی است (مجازاتی که نوع و میزان آن در شرع مشخص شده است) و اعدام یک مجازات تعزیری یا بازدارنده (مجازاتی که قانون‌گذار با صلاحدید خود آن را برای تنبیه مجرم در نظر می‌گیرد)، مجازات قصاص مختص جرم قتل عمد است اما اعدام، مجازات کلی‌تری است که برای جرایم مختلفی مثل زنا، سرقت حدی، محاربه و... صادر می‌شود. البته خداوند بزرگ دقیقاً در همان سوره از قرآن که اجازه قصاص داده است به بخشش نیز دعوت کرده است؛ یعنی شاکي می‌تواند مجرم را ببخشد، یا تقاضای قصاص نماید.

خداوند متعال در آیه ۱۷۹ سوره بقره که به «آیه قصاص» معروف است، می‌فرماید: (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ)؛ «برای

بوده و به «تبدیل‌نشدگان» اظهار می‌دارند که زندگی فوق‌العاده‌ای را از کشف داده‌اند که اگر می‌دانستند چقدر عالی و شگفت‌انگیز است، خیلی زود تسلیم شده و به رنگ جماعت «تبدیل‌شده» در می‌آیند! اما گفته می‌شود تا اجازه ندهند، آنها را تبدیل نمی‌کنند ولی بدون اجازه کارول در حال تسخیر از DNA از تخمک‌های منجمدشده‌اش هستند. در واقع همه این ماجراها، تمثیلی از دنیایی است که آزادی تفکر و اندیشه و کار و... را به رسمیت نمی‌شناسد. دنیایی که همه را یک رنگ می‌طلبد و یک جور با یک سلیقه و علاقه و ایمان و... فداکاری و حتی ایثار (افرادی که در خدمت «تبدیل‌نشدگان» در می‌آیند مانند روشیا که در خدمت کارول است، تا پای جان و فدای جانش در کنار اوست) در حالی که به همه علوم روز هم مجهز هستند.

افراد این دنیا، زندگیشان را لطفی می‌دانند که از ماورای زمین آمده و برایش سیاست‌گار ز قردان هستند و دیگران را توصیه به پیوستن یا تبدیل شدن می‌کنند. دنیایی که برای مخاطب بسیار سخت و بی‌روح و متعصب و تک‌نواخت و مبهم و خطرناک تصویر شده است. دنیایی که ظاهراً در غرب امروز و به‌وسیله رسانه‌هایش، به شدت مژموم شده‌ شده و مغایر با روح و فطرت انسانی به حساب می‌آید!

در مقابل جهانی شدن مقاومت

وینس گیلیگان طرح و قصه «پلوریوس» را زمانی نوشت و جلوی دوربین برد که در فوریه ۲۰۲۴، چند ماه از شروع جنگ غزه سپری شده بود و مظلومیت فلسطینی‌ها و جنایات اسرائیلی‌ها، موجب گرایش و همه‌گیری حیرت‌انگیز افسشار مختلف در سراسر دنیا به مقاومت فلسطین و نامشروع بودن اسرائیل به ویژه در میان هنرمندان و از جمله هالیوودی‌ها گردید. شاید به نظر صاحبان صهیونیست کمپانی سونی پیکچرز که سال‌ها از وینس گیلیگان برای ساخت سریال‌های پولاتی «ری‌کینگ بد» و «بتر است با سال تماس بگیري» حمایت کرده و پول و سرمایه و امکانات برایش فراهم ساختند تا ترح وینست گیلیگان جونیور گمنام به وینس گیلیگان معروف بدل گردد، حالا احساس

شده یک عنصر اگزوتیک و سانتی‌مانتال مثل ساز را به زور به داستان الحاق نماید تا به زعم او ماجرا باورپذیر گردد.

اگر بخواهیم از نقش سطحی روحانی زندان و شوخی‌های نماینده دادستان با او در این فیلم بگذریم، باید گفت که «ششم مقدمی» در نقش معاون دادستان، زنی چادری است که آیه قصاص می‌خواند و با قهرمانی که مخاطب دوستی دارد، در موضع تقابل است. کاراکتری تک‌بعدی و فاقد پیچیدگی را شاهدیم، که شاید صرفاً برای طعنه‌های به‌ظاهر روشنفکرانه طراحی شده باشد. نکته دیگر اینکه گفته می‌شود «زنده‌شور» فیلمی درباره بخشش است، این در حالی است که فیلمساز با وجود نشان دادن عقبه و خانواده



روی فرکانس‌های مختلف رادیویی کار می‌کند. این درحالی است که همسر و خانواده‌اش تبدیل شده‌اند ولی او به یک انباری حصاردار پناه برده تا بتواند راهی برای برون‌رفت از این ماجرا پیدا کند. **دموکراسی در استبداد!**

اما موضوع اینجاست که همان ذهن جمعی یا هدایتگر این ذهن میلیاردها انسان، هیچ زور و فشاری برای تبدیل آنها که به رنگ این جماعت درنیامده‌اند، ندارد و این موضوع را به اختیار آنها واگذار نموده است. اگرچه همان میلیاردها آدم را بدون هیچ‌گونه نظرخواهی به کندویی خودش

آورد! و در حال حاضر هم دنبال راهی برای تبدیل این افراد ناسازگار است ولی تا آن زمان و ریسن جمهوری آمریکا و تعداد زیادی زن و مانکن را به خدمت گرفته و در هتل الویس پریسلی زندگی می‌کند یا دختری در پرو. یا.. اما یکی دیگر هم مانند کارول در پاراگونه به نام مانوسوس (کارلوس ماتول وسگا) زندگی می‌کند که به طور کلی خود را ازپوله کرده و به طور عجیب‌وغریبی